



A Study of Jung's "Compensation Theory" in the Poetry of Ahmad Shamloo and Amal Denqal

Nasrin Bigdeli¹ | Fereydoun Tahmasbi² | Shabnam Hatampour³ | Farzaneh Sorkhi⁴

1. PhD Student in Persian Language and Literature, Department of Persian language and literature, Shoushtar Branch, Islamic Azad University, Shoushtar, Iran. E-mail: yasgharib87@gmail.com
2. Corresponding Author, Assistant Professor, Department of Persian language and literature, Islamic Azad University, Shoushtar Branch, Iran. E-mail: drftahmasbi47@gmail.com
3. Assistant Professor, Department of Persian language and literature, Islamic Azad University, Shoushtar Branch, Iran. E-mail: shabnamhatampour@gmail.com
4. Assistant Professor, Department of Persian language and literature Islamic Azad University, Shoushtar Branch, Iran. E-mail: sorkhifarzane@gmail.com

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:

Received: 26 December 2020

Received in revised form:
18 October 2021

Accepted: 23 October 2021

Keywords:

Jung's "Compensation Theory", survival of energy, mythological characters, Ahmad Shamloo, Amal Donqol.

ABSTRACT

Compensation theory, first proposed by Jung to create a counterbalance and mental-balance to eliminate feelings of psychological inferiority, is one of the existing self-defense mechanisms. As posed by this psychological theory, every individual may have backward or forgotten complexes in their subconscious mindset and undergo a certain change and attitude in the evolutionary process of their lives. In other words, the greater the force due to psychological complexes in human, the more his external activities and behaviors and psychological reactions would be. Accordingly, based on the "theory of compensation" and the study of literary work in this respect, a scientific-analytical connection can be established between the psychological complexes and social inferiority of contemporary poets with the function of psychological energy of mythical characters. This study, therefore, is an attempt to show the intensity of psychological performance of literary creators such as Ahmad Shamloo and Emel Denqal in a descriptive-analytical way. Precisely, this is to show their efforts to compensate for many psychological pressures and social complexes based on self-sacrifice and patriotism. As the results of this study revealed, these two poets have utilized the technique of Arabic mask or contentment and the powerful psychological energy of ancient myths so as to compensate and eliminate their psychological complexes in the turbulent society around them and, followed by that, began to create new and dynamic struggling myths. Finally, they have created new myths with dynamism and manifestations of militant and patriotic behavior, and their biological developmental process has promoted human progress and perfection.

Cite this article: Bigdeli, N., Tahmasbi, F., Hatampour, Sh., Sorkhi, F. (2023). A Study of Jung's "Compensation Theory" in the Poetry of Ahmad Shamloo and Amal Denqal. *Research in Comparative Literature*, 13 (1), 63-83.



© The Author(s).

Publisher: Razi University

DOI: [10.22126/JCCL.2021.6033.2216](https://doi.org/10.22126/JCCL.2021.6033.2216)



دراسة تحليلية علي أساس «نظرية جبران» ليونغ في شعر أحمد شاملو وأمل دنقل

نسرين بيگدلي^١ | فريدون طهماسبي^٢ | شبنم حاتمپور^٣ | فرزانه سرخي^٤

١. طالبة دكتورا في قسم اللغة الفارسية و آدابها، فرع شوشتر، جامعة شوشتر الإسلامية آزاد، شوشتر، إيران. العنوان الإلكتروني: yasgharib87@gmail.com
٢. الكاتبة المسؤولة، استاذ للمساعد في قسم اللغة الفارسية و آدابها، فرع شوشتر، جامعة شوشتر الإسلامية آزاد، شوشتر، إيران. العنوان الإلكتروني: drftahmasbi47@gmail.com
٣. استاذ المساعد في قسم اللغة الفارسية و آدابها، فرع شوشتر، جامعة شوشتر الإسلامية آزاد، شوشتر، إيران. العنوان الإلكتروني: shabnamhatampour@gmail.com
٣. استاذ المساعد في قسم اللغة الفارسية و آدابها، فرع شوشتر، جامعة شوشتر الإسلامية آزاد، شوشتر، إيران. العنوان الإلكتروني: sorkhifarzane@gmail.com

الملخص

معلومات المقال

نوع المقال: مقالة محكمة	تعدّ «نظرية جبران» كمشاهدة دفاع طرحت لأول مرة من قبل يونغ للتكون موازنة المتبادلة و التوازن العقلي، للاستقرار النفسي لإزالة الشعور بالازدراء. بناء على غرار هذه النظرية النفسية؛ يمكن لكل شخص أن يجمل في لاشعوره عقدة خلفية أو منسية، حيث تطارده في مدى الحياة، وتؤثر على أفكاره ونظريته بالكامل. كلما كثرت العقد النفسية كلما تزداد ردود الفعل وتزيد من الحالات النفسية. وهكذا يمكن على أساس «نظرية جبران» ودراسة الأعمال الأدبية أن نوثق بصورة علمية - تحليلية بين العقد النفسية والازدراء الاجتماعي لدى الشعراء المعاصرين وتكون مقارنة مع الشخصيات الأسطورية. تهدف هذه الدراسة إلى تبيين الحالات النفسية ودورها لدى الشعراء أحمد شاملو وأمل دنقل على أساس المنهج الوصفي - التحليلي. يحاول الشعراء أن يبيّنوا للتعبير عن العقد الاجتماعية، عدة ثيمات، مثل التضحية والوطنية. توصلت الدراسة إلى بعض النتائج بأن الشعراء الحديثين قد استعملوا تقنية القناع والأسطورة كطاقة نفسية، لإزالة العقد النفسية المنتشرة في المجتمعات المتلاطمة، مع خلق أساطير حديثة مناضلة ووطنية للوصول إلى الحياة المنشودة والتكامل الإنساني.
الوصول: ١٤٤٢/٥/١١	
التقيح والمراجعة: ١٤٤٣/٣/١١	
القبول: ١٤٤٣/٣/١٦	
الكلمات الدلّيلية:	
«نظرية جبران» يونغ،	
الطاقة النفسية،	
شخصيات أسطورية،	
أحمد شاملو،	
أمل دنقل.	

الإحالة: بيگدلي، نسرین؛ طهماسبي، فريدون؛ حاتمپور، شبنم؛ سرخي، فرزانه (١٤٤٤). دراسة تحليلية علي أساس «نظرية جبران» ليونغ في شعر أحمد شاملو وأمل دنقل. بحوث في الأدب المقارن، ١٣ (١)، ٦٣-٨٣.



© الكتاب.

النشر: جامعة رازي

DOI: [10.22126/JCCL.2021.6033.2216](https://doi.org/10.22126/JCCL.2021.6033.2216)



بررسی «تئوری جبران» یونگ در شعر احمد شاملو و امل دنقل

نسرین بیگدلی^۱ | فریدون طهماسبی^۲ | شبنم حاتم پور^۳ | فرزانه سرخی^۴

۱. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد شوشتر، دانشگاه آزاد اسلامی، شوشتر، ایران. رایانامه: yasgharib87@gmail.com

۲. نویسنده مسئول، استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد شوشتر، دانشگاه آزاد اسلامی، شوشتر، ایران. رایانامه:

drftahmasbi47@gmail.com

۳. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد شوشتر، دانشگاه آزاد اسلامی، شوشتر، ایران. رایانامه: shabnamhatampour@gmail.com

۴. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد شوشتر، دانشگاه آزاد اسلامی، شوشتر، ایران. رایانامه: sorkhifarzane@gmail.com

چکیده

اطلاعات مقاله

«تئوری جبران» یکی از سازوکارهای دفاعی از خود است که برای نخستین بار توسط یونگ به منظور متوازن سازی تقابلی و تعادل روانی برای از بین بردن احساس حقارت روانی مطرح شد. براساس این نظریه روان شناختی، هرکسی ممکن است در ناخود آگاه خود، عقده‌هایی واپس زده و یا فراموش شده داشته باشد که در روند تکاملی زندگی خود، او را دچار تحول و نگرشی خاص می کنند. به عبارتی، هر قدر نیروی ناشی از عقده‌های روانی در انسان بیشتر باشد، به همان اندازه فعالیت‌ها و رفتارهای بیرونی و واکنش‌های روانی او بیشتر می شود. بنابراین، براساس «تئوری جبران» و بررسی آثار ادبی می توان ارتباطی علمی - تحلیلی میان عقده‌های روانی و حقارت‌های اجتماعی شاعران معاصر با کارکرد انرژی روانی شخصیت‌های اسطوره‌ای برقرار نمود. پژوهش حاضر با هدف نشان دادن میزان شدت عملکرد روانی پدید آورندگان ادبی همچون احمد شاملو و امل دنقل با روشی توصیفی - تحلیلی، در نظر دارد تلاش آنان را در پی جبران بسیاری از فشارهای روانی و عقده‌های اجتماعی با بن‌مایه‌های ایثار، از خود گذشتگی و وطن پرستی نشان دهد. نتیجه این پژوهش آن است که این دو شاعر نوپرداز با بهره‌گیری از تکنیک نقاب یا قناع عربی و دریافت انرژی قدرتمند روانی اسطوره‌های کهن، برای جبران و از بین بردن عقده‌های روانی خود در جامعه پرتلاطم پیرامونشان، دست به خلق اسطوره‌هایی نو و پویا با نموده‌های رفتاری مبارزه‌جویانه و وطن پرستانه می‌زنند و روند تکوینی بیولوژیکی خود را برای رسیدن به ترقی و کمال انسانی پیش می‌برند.

نوع مقاله: مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۰/۶

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۰/۷/۲۶

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۸/۱

واژه‌های کلیدی:

«تئوری جبران» یونگ،

انرژی روانی،

شخصیت‌های اسطوره‌ای،

احمد شاملو،

امل دنقل.

استناد: بیگدلی، نسرین؛ طهماسبی، فریدون؛ حاتم پور، شبنم؛ سرخی، فرزانه (۱۴۰۲). بررسی «تئوری جبران» یونگ در شعر احمد شاملو و امل

دنقل. کاوش‌نامه ادبیات تطبیقی، ۱۳ (۱)، ۶۳-۸۳



© نویسنده گان.

ناشر: دانشگاه رازی

DOI: [10.22126/JCCL.2021.6033.2216](https://doi.org/10.22126/JCCL.2021.6033.2216)

۱. پیشگفتار

۱-۱. تعریف موضوع

انرژی روان در ساختار شخصیت موضوعی است که پس از مطالعات بسیار یونگ، در حوزه روان‌شناسی تحلیلی مورد بررسی قرار می‌گیرد و می‌توان بسیاری از آثار ادبی را که از به کارگیری کهن‌الگوهای اسطوره‌ای بی‌نصیب نمانده‌اند، بر پایه اصولی خاص در این زمینه به بوته نقد روان‌شناسانه کشاند.

یونگ، اهمیت خاصی برای روان‌قائل است و معتقد است که در شخصیت‌گرایی‌های روانی مختلفی وجود دارد که با یکدیگر در کشمکش و تعارض هستند و در تشکیل و تحول شخصیت و رفتار آدمی بسیار مؤثرند و باعث می‌شوند که انسان در برابر این تقابل‌ها و فشارهای روانی، به تدریج راه کمال و ترقی را بی‌یابد. بر این اساس تعریف لیبدو را گسترش می‌دهد و آن را به صورت نیروی پویشی کلی‌تر از غریزه جنسی مورد نظر فروید، توصیف می‌کند. وی بر توضیح بیشتر کارکرد انرژی روان و شکوفایی و تکامل آن سه مفهوم کلی را از فیزیک برداشت می‌کند و سه اصل بنیادی اضداد، هم‌ارزی و انترپوی (آفت) را در قالب نظریه‌های روان‌شناختی مطرح می‌نماید. او با توجه به این سه مفهوم معتقد است که انرژی روان، انرژی بیولوژیکی است که برانگیزاننده کل رفتار و تولیدکننده کل انرژی روان است. بدین ترتیب با تأکید بر اینکه روان نیز مانند جسم (از بدو تولد) در حال تکوین و تکامل است، به سوی نظریه دیگری با عنوان «تئوری جبران» کشانده می‌شود. یونگ در این نظریه روان‌شناسانه، ناخودآگاه شخصی و عقده‌های آن را مطرح می‌کند و معتقد است که این عقده‌ها شخصی هستند و از فردی به فرد دیگر متفاوت‌اند.

پژوهش حاضر در نظر دارد با بررسی دقیق و علمی - تحلیلی، «تئوری جبران» را در آثار پدیدآورندگان ادبی همچون شاملو و امل دنقل مورد بررسی روان‌شناسانه قرار دهد و رابطه میزان انرژی روان را با کشمکش‌های روانی و عقده‌های اجتماعی آنان که باعث سرودن سروده‌هایی با ماهیت مفهومی - اسطوره‌ای شده است، مورد تطبیق قرار دهد. به بیانی دیگر؛ این پژوهش درصدد است که نشان دهد چه فشارهای روانی و کشمکش‌های درونی در اجتماع باعث شده است که این دو شاعر نوپرداز معاصر به ماهیت مفهومی، نمودهای رفتاری و کنش‌های روانی کهن‌الگوها و شخصیت‌های اسطوره‌ای (مثبت یا منفی) روی آورند و هدف‌های آرمانی سیاسی و اجتماعی خود را به سوی کمال و ترقی پیش برند.

۱-۲. ضرورت، اهمیت و هدف

ادبیات معاصر تمامی ملت‌ها سرشار از نمونه‌های مشترکی است که در حوزه معناشناسی و باستان‌گرایی با رویکردی اجتماعی و سیاسی بسیار مورد توجه قرار می‌گیرد. این پژوهش، افزون بر نشان‌دادن علاقه‌مندی

شاعران معاصر به بهره‌مندی از اسطوره‌های کهن، درصدد شناخت هدف آرمانی کشمکش روانی و تعارض‌های رفتاری موجود در شخصیت‌های اسطوره‌ای و همچنین میزان تأثیرپذیری روانی پدیدآورندگان آثار ادبی معاصر از انرژی روانی و بیولوژیک اسطوره‌ها، در برطرف نمودن عقده‌های درونی و حقارت‌های اجتماعی و وطن‌پرستانه آنان در جهان پیرامونشان است.

۱-۳. پرسش‌های پژوهش

- چه عواملی باعث می‌شوند که شاعران معاصر برای جبران عقده‌های روانی و حقارت‌های اجتماعی خود، از شخصیت‌های اسطوره‌ای قدرتمند و قهرمان‌صفت در آثارشان، بهره‌مند شوند؟
- پدیدآورندگان آثار ادبی، چگونه می‌توانند براساس «تئوری جبران» یونگ، در کاهش فشارهای روانی و کشمکش‌های درونی خود در برخورد با ناملازمات اجتماعی و سیاسی روزگار جامعه خویش موفق باشند؟

۱-۴. پیشینه پژوهش

با توجه به موضوع پژوهش؛ یعنی بررسی تطبیقی آثار احمد شاملو و امل دنقل براساس «تئوری جبران» یونگ و مقایسه علمی - روان‌شناختی با اصول مهم انرژی روان و برخی نظریه‌های فیزیکی، می‌توان گفت که تاکنون پژوهشی مستقل در این زمینه صورت نگرفته و این اثر می‌تواند نخستین گام در راه شناخت انرژی روان اسطوره‌ها و شدت عملکرد پدیدآورندگان آثار ادبی در پی جبران عقده‌های روانی و حقارت‌های ناشی از ناملازمات سیاسی و اجتماعی معاصر با بن‌مایه‌های ایشار، از خودگذشتگی و وطن‌پرستی باشد که برای رسیدن به این هدف، منابع و نوشته‌هایی ارزشمند در حوزه‌های مختلف فیزیک، روان‌شناسی و آثار ادبی، مورد مطالعه و بهره‌برداری قرار گرفت که به‌عنوان پیشینه این پژوهش می‌توان به برخی از آن‌ها اشاره نمود:

شوالتر و الن (۱۳۹۸) نظریه‌های شخصیت و درون‌گرایی و برون‌گرایی در روان‌شناسی را می‌نماید. سیاسی (۱۳۹۷) نیز نظریه‌های شخصیت یا مکاتب روان‌شناسی ساختار انرژی روانی را مورد تحلیل روان‌شناسی قرار می‌دهد. شاملو (۱۳۹۷) مکتب‌ها و نظریه‌های تحلیلی در روان‌شناسی شخصیت را مطرح می‌کند و تأثیر آن را بر فرد و جامعه بیان می‌دارد. یونگ (۱۳۹۵) به تحلیل ضمیر ناخودآگاه می‌پردازد و آن را متشکل از دو لایه فردی و جمعی می‌داند.

هالیدی، رزبیک و همکارانش (۲۰۱۴) نیز به بررسی بقای انرژی و اصل نسیت‌های انیشتین در فیزیک می‌پردازند. فتحی دهکردی و قوامی (۱۳۹۰)، به تحلیل نمادها و اسطوره‌های دینی در دیوان امل دنقل می‌پردازد و آن‌ها را مورد نقد قرار می‌دهند. سلیمی و چقازردی (۱۳۸۸) اسطوره‌ها و نمادهای مفهومی با

مؤلفه‌های پایداری را مطرح می‌کند و اعتقاد دارد که بسیاری از نمادهای مفهومی با توجه به سابقه کهن‌الگویی آنان، نمادی از پایداری و مقاومت هستند.

باقی‌نژاد (۱۳۸۷) به مسئله انسان‌گرایی و جهان‌شمولی اندیشه و شعر شاملو اشاره می‌کند. همچنین مجموعه‌های شعری احمد شاملو از قبیل *گزینۀ اشعار*، *ترانه‌های کوچک غربت*، *دشنه در دیس*، *ابراهیم در آتش* و *باغ آینه* و دیوان شعر امل دنقل با عنوان *الأعمال الشعرية الكاملة* نیز به بررسی بیشتر و نشان‌دادن ماهیت مفهومی اسطوره‌ها، کمک شایانی به پژوهش حاضر می‌نمایند که در منابع از آن‌ها یاد می‌شود.

۱-۵. روش پژوهش و چارچوب نظری

این پژوهش با نگاهی علمی و روان‌شناختی، با روشی توصیفی-تحلیلی و مطالعات کتابخانه‌ای، براساس «تئوری جبران» و اصل‌های مهم و بنیادی انرژی روان از دیدگاه یونگ، به بررسی و تحلیل آثار دو شاعر نوپرداز ایرانی و مصری؛ احمد شاملو و امل دنقل، می‌پردازد.

۲. پردازش تحلیلی موضوع

مطالعه در ساختار انرژی روان یا نیروی بیولوژیک شخصیت، موضوعی است که در روان‌شناسی تحلیلی مطرح می‌شود. کارل گوستاو یونگ^۱ (۱۸۷۵-۱۹۶۱)، روان‌شناس و متفکر مشهور سوئیسی و پدر علم روان‌کاوی (پایه‌گذار دانش نوین روان‌کاوی) و از اسطوره‌پژوهانی است که در قرن بیستم با پیدا کردن شباهت‌های بسیاری میان ماهیت مفهومی، انرژی روان و ناخودآگاه ذهن، توانست جان تازه‌ای به اسطوره‌ها و کهن‌الگوهای باستانی ببخشد و باعث رشد و غنای بیشتر روان‌شناسی تحلیلی شود.

۲-۱. کارکرد انرژی روان در ساختار شخصیت از دیدگاه یونگ

یونگ، مفهوم ناخودآگاه جمعی یا روان عینی نگر^۲ را به عنوان «یکی از مفاهیم بحث‌برانگیز نظریه شخصیت مطرح می‌کند که از نظر وی، قوی‌ترین و بانفوذترین سیستم روانی آدمی است.» (شاملو، ۱۳۹۷: ۴۷) که فصل مشترکی در روان بشر است و از بدو توگدا با اوست. وی معتقد است که در شخصیت نگرش‌ها و گرایش‌های مختلفی وجود دارد که با یکدیگر در کشمکش و تعارض هستند و در تشکیل و تحوّل شخصیت و رفتار آدمی بسیار مؤثرند. او بر این باور است که انسان در برابر این تقابل‌ها و تضادها به تدریج، در طول زمان و در روند زندگی، راه کمال و ترقی را می‌پیماید. بر همین اساس، یونگ تعریف فروید را از لیبیدو^۳ (زیست‌مایه)^(۱) گسترش می‌دهد و آن را به عنوان غریزه عمومی زندگی یا انرژی روانی که غریزه

1. Carl Gustav ung

2. Collective Unconscious

3. Libido

جنسی نیز بخشی از آن است، به صورت نیروی پوششی کلی تر توصیف می کند و آن را به دو صورت به کار می برد: یکی انرژی پراکنده و کلی و دیگری انرژی محدودتری که به کار شخصیت سوخت رسانی می کند و آن را روان^۱ می نامد (شولتز و ال، ۱۳۹۸: ۱۵۳).

۲-۱-۱. «تئوری جبران» از دیدگاه یونگ

یونگ با اهمیت دادن به تکامل روان و رشد و شکوفایی شخصیت، معتقد است که انسان در طول زندگی، تحت تأثیر شرایط محیطی و افرادی که با آن‌ها روبرو می شود، قرار می گیرد. به باور وی، در روان آدمی، حتی در بدو تولد، طرحی از پیش تعیین شده وجود دارد که در عمیق ترین لایه های ناخودآگاه جمعی ذهن انسان قرار گرفته و پنهان است. (یونگ، ۱۳۹۵: ۴۰-۴۲) به نظر وی، روند تکوین فیزیکی انسان یا روند فردیت یافتن، یک روند اساسی بیولوژیکی است که نه تنها در انسان، بلکه در تمامی موجودات زنده و غیرزنده نیز وجود دارد و انسان برای رسیدن به کمال و ترقی و همچنین انسانی کامل و متعادل، از همان ابتدای شروع تکوین (از بدو تولد)، نیاز به طی نمودن این روند طولانی بیولوژیکی دارد. یونگ این مرحله از رشد را «تعالی» می نامد؛ یعنی گرایش فطری به سمت وحدت و یکپارچگی در شخصیت و یکی شدن تمام جنبه های متضاد درون روان که عوامل محیطی می توانند از فرایند تعالی جلوگیری کرده و مانع از دستیابی کامل به خود^۲ شوند. (شولتز و ال، ۱۳۹۸: ۱۶۸-۱۶۹) یونگ همواره تأکید دارد که روان نیز مانند جسم در حال تکوین و در جست و جوی تحول و تکامل است که حتی بدون توجه به محیط، می تواند با قطب های مخالف، تعادل خود را حفظ کند. این تبادل نیرو میان جسم و روان و سیستم های مختلف آن هاست که تحرک و پویایی شخصیت را می رساند. بنابراین؛ یونگ اصل تکامل بیولوژیکی در روان را بر پایه اصل همسانی یا اصل حفظ نیرو و اصل تعادل (اصول دوگانه ترمودینامیک) استوار می داند و آن را اصل تعادل روانی یا حیاتی^۳ می نامد (سیاسی، ۱۳۹۷: ۶۹) که اهمیت وجود تعادل هموستاتیک در روان، او را به سمت نظریه دیگری می کشاند که «تئوری جبران» نامیده می شود. در این تئوری، که نخستین بار توسط خود یونگ مطرح شد، به نیروهای متضاد، متعادل و پویا در روان اشاره می شود.

جبران^۴ در اصطلاح روان شناسی «یکی از سازوکارهای دفاع از خود است که مشخصه آن رفتاری است که به منظور متوازن سازی تقابلی، کمبودی واقعی یا خیالی طرح ریزی می شود ... طبق نظر آدلر^۵؛ جبران،

1. Psyche

2. Self

3. Homeostasis

4. Compensation

5. Adler

کوششی است که فرد برای از بین بردن احساس حقارت خود به وسیله نشان دادن برتری، به عمل می‌آورد.» (ساعتچی، ۱۳۹۳: ۸۱) در واقع، جبران عبارت از راه کارهایی است که از طریق آن آگاهانه یا ناآگاهانه، ضعف‌ها، ناامیدی‌ها، تمایلات یا احساسات نابسندگی و بی‌کفایتی در یک حوزه از زندگی با موفقیت و سربلندی در حوزه دیگری از زندگی پوشش داده می‌شود. در واقع، تمام محتویات ضمیر خودآگاه با محتویات ناخودآگاه جبران می‌شوند. هدف جبران، برقرارساختن تعادل میان عناصر مختلف و جلوگیری از پریشانی روان و آشفتگی شخصیت است (سیاسی، ۱۳۹۷: ۷۵-۷۶). سازوکار جبران می‌تواند مثبت یا منفی باشد. جبران مثبت، به انسان در رویارویی و غلبه با مشکلات یاری می‌رساند، اما جبران منفی از کمک کردن ناتوان است.

۲-۱-۲. ارتباط «تئوری جبران» با کارکرد انرژی روان و نظریه‌های فیزیکی

کارل گوستاو یونگ با ارائه طرح «تئوری جبران»، ناخودآگاه شخص و عقده‌های آن را مطرح می‌کند و معتقد است که بخش بزرگی از تکامل شخصیتی در سطح ناخودآگاه اتفاق می‌افتد. به باور وی، ناخودآگاه از همه کیفیات و خصوصیات تشکیلی یافته است که زمانی خودآگاه بوده‌اند، ولی به‌دلایلی، واپس زده و یا فراموش و مورد غفلت واقع شده‌اند. محتویات ناخودآگاه شخص ممکن است به خودآگاه بیایند؛ از این رو میان دو منطقه شخصیت، تبادل فراوانی صورت می‌گیرد. به عقیده یونگ هر کس می‌تواند در ناخودآگاه خود، عقده‌هایی^(۲) از احساس‌ها، عاطفه‌ها، خاطره‌ها، هیجانات، امیال و غیره داشته باشد که پیرامون موضوع مشترکی، سازمان یافته‌اند. (شولتز و الن، ۱۳۹۸: ۱۵۹)

در واقع، عقده‌های روانی باعث می‌شوند که انسان توجه بیشتری بر روند تکاملی روان خود داشته باشد که او را دچار تحول و نگرش خاصی کند و فعالیت‌های او را رهبری نماید. هر قدر نیروی ناشی از این عقده‌های روانی و درونی در انسان بیشتر باشد، به همان اندازه فعالیت‌ها و رفتارهای بیرونی او نمود بیشتری خواهند داشت (سیاسی، ۱۳۹۷: ۵۴). به تعبیری دیگر می‌توان گفت هر قدر انرژی روانی ناشی از عقده‌ها، تولید انرژی بیشتری کند، به همان اندازه نمودهای رفتاری بیشتری صورت می‌گیرد و این یعنی جبران انرژی روانی تولیدشده در روان که با بروز عقده‌های درونی این گونه انتقال می‌یابد. به اعتقاد یونگ این عقده‌ها اختصاصی هستند و از فردی به فرد دیگر متفاوت‌اند، برخلاف مفاهیم کهن که در همه افراد بشر تقریباً یکسان‌اند. (همان)

به باور یونگ، «عقده‌ها نه تنها از تجربیات کودکی و بزرگ‌سالی، بلکه از تجربیات نیاکانی ما سرچشمه می‌گیرند؛ یعنی همان میراث گونه که در ناهشیار جمعی قرار دارد.» (شولتز و الن، ۱۳۹۸: ۱۵۹-۱۶۰) از

این رو، رفتار فردی گرایانه مطرح می‌شود؛ چراکه عقده‌ها معمولاً در ناخودآگاه قرار دارند، ولی گاهی برای بروز و جبران، به خودآگاه می‌آیند و در این حالت انسان برای توجیه رفتار (مثبت یا منفی) خود به سیستم دفاعی دلیل تراشی^۱ روی می‌آورد. (سیاسی، ۱۳۹۷: ۵۴)

یونگ پس از مطالعات بسیار درخصوص پیش‌روی روان انسان به سوی تکامل در روند زندگی، برای توضیح بیشتر کارکرد انرژی روانی و کنش‌های رفتاری آدمی، مفاهیمی را از فیزیک برداشت می‌کند و سه اصل بنیادی اضداد^۲ (تضاد یا دوقطبی)، هم‌ارزی^۳ و اِنتروپی^۴ (افت) را در هیئت نظریه‌های روان‌شناسی مطرح می‌نماید. به باور وی، اصل اضداد (تضاد یا دوقطبی) که در علم فیزیک مطرح است، در مورد انرژی روانی نیز صدق می‌کند و برانگیزاننده اصلی کل رفتار و تولیدکننده کل انرژی روان و جریان رو به جلوی لیبیدو است (شولتز و الن، ۱۳۹۸: ۱۵۳).

یونگ اصل تضاد را با اصل بقای انرژی (پایستگی انرژی) آلبرت انیشتین (۱۹۵۵-۱۸۷۹) فیزیکدان آمریکایی و قانون اول ترمودینامیک در فیزیک مقایسه می‌کند که هرچه تضادها و تقابلهای بین دو چیز ضد آشکارتر و شدیدتر باشد، تولید انرژی بیشتری دربر خواهد داشت. (هالیدی، رزیک و همکاران، ۲۰۱۴: ۲۳۸) بنابراین یونگ نیز برای برقراری تعادل و توازن، شدت کارکرد انرژی روان را در ساختار شخصیت و گرایش‌های متضاد آن نشان می‌دهد.

یونگ در اصل «هم‌ارزی» نیز همانند اصل اضداد، از قانون بقای انرژی در فیزیک در مورد انرژی روانی بهره می‌گیرد. براساس اصل بقای انرژی، انرژی تولیدشده در جرم نه از بین می‌رود و نه به وجود می‌آید، بلکه از شکلی به شکل دیگر تبدیل می‌شود یا از جایی به جای دیگر می‌رود، اما کل انرژی همیشه یکسان است. (همان) یونگ نیز با برداشت از این اصل، معتقد است که انرژی ایجادشده در روان از بین نمی‌رود. درواقع اگر ارزش روانی در فعالیت خاصی ضعیف یا ناپدید شود، آن انرژی به جای دیگر روان منتقل می‌شود. یعنی انرژی روان در شخصیت هرگز از بین نمی‌رود، بلکه از قسمتی به قسمت دیگر می‌رود. بدین ترتیب زمینه یا فعالیت تازه‌ای که انرژی به آن جابه‌جا می‌شود، باید ارزش روانی برابر با خود موضوع داشته باشد، در غیر این صورت، انرژی اضافی به ناخودآگاه منتقل و دائماً درون شخصیت پخش می‌شود. (شولتز و الن، ۱۳۹۸: ۱۵۴)

1. Rationalization
2. Opposites
3. Equivalence
4. Entropy

یونگ براساس اصل انترویپی (آفت) در قانون دوم ترمودینامیک فیزیک نیز، به مساوی شدن اختلاف انرژی روانی و تبادل انرژی، اشاره می‌کند. در واقع، در شخصیت، نوعی گرایش به تعادل و آرامش وجود دارد و اگر دو میل یا عقیده و یا رفتار، از نظر شدت یا ارزش روانی، تفاوت زیادی داشته باشند، انرژی روان از بخش قوی‌تر به بخش ضعیف‌تر انتقال می‌یابد و در حالت ایدئال، شخصیت، انرژی روانی را به‌طور مساوی، بین ابعاد مختلف آن پخش می‌کند، درحالی‌که این انرژی همیشه ثابت است، فقط از قسمتی به قسمتی دیگر منتقل می‌شود (همان).

یونگ با برداشت علمی از این نظریه‌های فیزیکی و ارائه «تئوری جبران»، رابطه‌ای تحلیلی میان انرژی روانی و فعالیت‌های رفتاری برون‌گرا در شخصیت برقرار می‌نماید. وی معتقد است که ساختار شخصیت همانند سیستم بسته‌ای است که انرژی درونی و روانی آن براساس فعالیت‌های بدنی و کنش‌های رفتاری تأمین می‌شود. در واقع، عقده‌های درونی شخصیت از طریق انرژی روانی از شکلی به شکل خاص در توانایی‌های بالقوه یا بالفعل مانند تمایلات، خواسته‌ها، گرایش‌های فکری، عاطفی و غیره بروز می‌یابد و باعث رشد و شکوفایی و تکامل شخصیت می‌شود.

یونگ با اشاره به این اصل‌های مهم معتقد است که آدمی در برابر گرایش‌های مختلف متضاد در شخصیت مانند خودآگاهی و ناخودآگاهی، نیازهای بدنی، نیازهای روانی، خودآگاهی فردی و خودآگاهی جمعی، آنیما و آنیموس، سایه و نقاب، برون‌گرایی و درون‌گرایی و غیره، دچار کشمکش درونی و فشار روانی می‌شود که این فشار و کشمکش برای او مفید و ضروری است؛ زیرا وی را وادار می‌کند تا با اراده و اختیار خود برای از بین بردن آن فشارهای روانی به فعالیت پردازد؛ در نتیجه، رو به جلو و به سوی ترقی پیش می‌رود و این همان اصل مهمی است که باعث رشد و شکوفایی شخصیت و تکامل آدمی می‌شود (مورنو، ۱۳۹۴: ۱۴۳-۱۴۶).

می‌توان به این نتیجه رسید که کهن‌الگوها^۱ که در محتویات ناخودآگاه جمعی قرار دارند نیز مانند انرژی فیزیکی و طبیعی دارای پایستگی انرژی روانی هستند؛ یعنی مقدار و شدت انرژی که در یک اسطوره وجود دارد، نه از بین می‌رود و نه به وجود می‌آید، بلکه دارای ساختار بنیادی ثابتی است و از شکلی قوی‌تر به شکلی ضعیف‌تر منتقل می‌شود و جاودانگی اسطوره‌ها را به‌ارمغان می‌آورد. در واقع، «کهن‌الگوها با تکرار شدن در زندگی نسل‌های پی‌درپی بر روان ما نقش بسته‌اند و در رؤیاها و خیال‌پردازی‌های ما آشکار می‌شوند.» (شولتز و الن، ۱۳۹۸: ۱۶۱) به تعبیری، یونگ رؤیای جمعی را همان اسطوره می‌داند که در طول

تاریخ در میان اقوام و ملل به زبان تمثیل و نماد بیان می‌شوند و عمیق‌ترین لایه‌های ناخودآگاه جمعی را آشکار می‌کنند. (یونگ، ۱۳۹۵: ۴۰)

یونگ در مکتب روان‌شناسی تحلیلی خود، برای نظریه‌های شخصیت و گرایش‌های متضاد روانی، دو نگرش برون‌گرایی^۱ (۳) و درون‌گرایی^۲ (۴) قائل است و برای آن‌ها هشت تیپ روان‌شناختی با چهار کارکرد متفاوت معرفی می‌کند که هر کدام دارای خصوصیات رفتاری و فعالیت‌های روانی خاص خود است (شولتز و زن، ۱۳۹۸: ۱۵۵).

۲-۲. کاربرد «تئوری جبران» یونگ در آثار احمد شاملو و امل دنقل

برای روشن‌تر شدن «تئوری جبران» و سه اصل مهم و بنیادی روان، به بررسی روان‌شناختی آثار ادبی پدیدآورندگان همچون احمد شاملو و امل دنقل (مصری) پرداخته و براساس بسامد بهره‌گیری از شخصیت‌های اسطوره‌ای در آثار این دو شاعر نوپرداز معاصر، شدت عملکرد انرژی روان و میزان عقده‌های روانی آنان را در به کارگیری شخصیت‌های اسطوره‌ای قدرتمند (مثبت یا منفی) با کهن‌الگوی نقاب (پرسونا)^۳ (۵) و با توجه به با تش‌ها و کشمکش‌های دنیای پیرامون و حقارت‌های سیاسی و اجتماعی و وطن‌پرستانه آنان، مورد کاوش قرار می‌دهیم.

احمد شاملو (۲۱ آذر ۱۳۰۴ - ۲ مرداد ۱۳۷۹)، متخصص به الف. بامداد، از شاعران نوآور و نواندیش و پیشرو در عرصه شعر معاصر فارسی است و بسیاری از سروده‌های اجتماعی او ریشه در سنت‌های کهن دارد که برخاسته از ناخودآگاه جمعی ذهن شاعر است. وی با انعکاس فرهنگ کهن ایرانی و غیر ایرانی در آثار خود تا حدود زیادی وجه درونی و بینش وسیع خود را درباره هستی، انسان و زندگی آرمانی نشان می‌دهد و جهان‌شمول می‌شود. درواقع او «بین اسطوره و تجربه و من فردی خود، نوعی تشبیه ایجاد می‌کند و با ابزار اسطوره به بیان تجربه معاصر خود می‌پردازد. همین ویژگی شعر شاملو است که از او شاعری جهانی و بی‌نظیر می‌سازد.» (باقی‌نژاد، ۱۳۸۷: ۱۳۱)

محمد امل فهیم محارب دُنقل معروف به امل دنقل (۱۹۴۰-۱۹۸۳) نیز از جمله شاعران مبارز و ملی‌گرای مصری است که با خلق تصاویری از عاطفه انسانی و بهره‌مندی از میراث گذشته و اسطوره‌های مصری، عربی و غیرعربی، از ظرفیت هنری زبان و درون‌مایه‌های مفهومی و رمزگرا به‌خوبی استفاده می‌کند. او را شاعر «تمرّد» و «ملک الشعرا اعتراض» (مساوی، ۱۹۹۴: ۲۴۴) می‌نامند؛ زیرا وی با بهره‌گیری شاعرانه از نمادهای

1. Extraversion
2. Intraversion
3. Persona

تاریخی، مذهبی و اسطوره‌ای، توانست جان تازه‌ای به شعر مقاومت و پایداری عربی بدهد و پیوندی میان واقعیت موجود در جهان امروزی عرب و اوضاع نابسامان سیاسی و اجتماعی آن با افکار و اندیشه‌های گذشتگان بزند.

شاملو و دُنُقُل از شاعران متعهد، اجتماعی و انسان‌گرا هستند که به دلیل داشتن روحیه‌ای معترض، عصیانگر، سازش‌ناپذیر و وطن‌پرستانه نمی‌توانند خود را با اوضاع نابه‌سامان معاصر و معضلات و تنش‌های جامعه خود سازگار کنند. آنان با کمک تکنیک نقاب یا قناع عربی به پیوندی نقابین میان خود و جامعه دست می‌یابند و با رویکردی عاطفی و نمادین و الهام از میراث باارزش گذشتگان، طرح‌های زیادی از دردهای جامعه و عقده‌های روانی و اجتماعی خود و مردمان سرزمینشان را با الگوهای متفاوتی به تصویر می‌کشند و رابطه‌ای متقابل و متضاد با فضای سیاسی و اجتماعی و دنیای پیرامون معاصر برقرار می‌نمایند. این دو شاعر نواندیش معاصر، تلاش می‌کنند با فراخوانی شخصیت‌های اسطوره‌ای قهرمان و نجات‌دهنده (مثبت و منفی) و بهره‌مندی از انرژی روانی آن‌ها، علاوه بر جبران عقده‌های روانی و اجتماعی خود، عدالت، عزت و کرامت انسانی را نیز به ملت ببخشند.

برجسته‌ترین اسطوره غیر وطنی در شعر شاملو و دُنُقُل، اسطوره مسیح (ع) با بن‌مایه ایشار، از خودگذشتگی و نجات‌بخشی و روحیه وطن‌پرستی و موضوعات مربوط به اوست. شاملو در پی حقارت‌های اجتماعی و تنش‌های دهه‌های سی و چهل، به دنبال اسطوره‌های رهایی‌بخش و وطن‌پرست وطنی و غیروطنی مانند آرش کمان‌گیر، اسفندیار روین‌تن، کاوه آهنگر، رستم تهمتن، مسیح (ع)، مریم، هرکول، پرومته، آشیل و... است که بتوانند راه نجات و رهایی را در بستر جامعه پر آشوب آن روزگار فراهم آورند و او و هم‌نسلانش را وادار به مبارزه در راه وطن نمایند. وی در حوزه معناگرایی، تصویرآفرینی و رمزگرایی، همواره زندگی، مرگ، به‌صلیب‌کشیدن و جنبه نجات‌بخشی مسیح (ع) را مدنظر دارد و با بسامد بالایی این کهن‌الگوی ذهنی مشترک تمامی ادیان را برمی‌گزیند و انرژی روانی قدرتمند آن را در قالب قهرمانان رهایی‌بخش و میهن‌پرست خلق‌شده خود می‌ریزد و به تدریج عقده‌های روانی ناشی از فشارهای اجتماعی را جبران می‌نماید.

«... با آوازی یکدست، / یکدست ... / خطی سنگین و مرتعش / بر خاک می‌کشید / «تاج خاری بر سرش بگذارید!» / و آوازِ درازِ دنباله‌دار / در هدیان دردش / یکدست / رشته‌ای آتشین / می‌رشت / «- شتاب کن ناصری، شتاب کن!» / از رحمی که در جان خویش یافت / سبک شد / و چونان قویی / مغرور / در زلالی خویشتن نگر نیست / «- تازیانه‌اش بزنید!» / رشته چرم‌باف / فرود آمد، / و ریسمانی بی‌انتهای سرخ / در طول

خویش / از گرهی بزرگ / برگذشت.» (شاملو، ۱۳۹۰: ۱۷۵-۱۷۲)

یا: «از راه‌های پُربار، مسافرانِ خسته فرامی‌رسند / - شست و شوی پاهای آبله‌گون شما را آبِ عطر آلوده فراهم کرده‌ایم / ای مردان خسته / به خانه‌های ما فرود آید! / - در بستری حقیر، امیدی به جهان آمده است / ای باکره‌گان اورشلیم! راه بیت‌الرحم کجاست؟! / و زائران خسته، سرود گویان از دروازه بیت‌الرحم می‌گذرند و در / جُل جُتای چشم به‌راه، جوآنۀ کاج، در انتظار آن که به هیئت / صلیبی درآید، در خاموشی شتاب آلودۀ خویش، به جانب / آسمان تهی قدم می‌کشد...» (همان، ۱۳۹۸ ب: ۵۵)

شاملو در این دو سروده؛ یعنی «مرگِ ناصری» از مجموعه ققنوس در باران (مجموعه اشعار) و «مرثیه» از مجموعه باغ آینه، با زدن نقاب مسیح (ع) بر چهره، سرنوشت خود و هم‌نسلان مبارزش را برای رسیدن به اهداف آرمان‌گرایانه و بیداری اسلامی نسلی که خود را به خواب عمیقی زده‌اند، با سرنوشت مسیح (ع)، به صلیب کشیدن، مرگ و زندگی دوباره او گره می‌زند. وی با نشان‌دادن میزان تأثیرپذیری از ماهیت مفهومی و انرژی روانی اسطوره، محور اجتماعی - انسانی اندیشه خود را گسترش می‌دهد و انسان‌های نمادین و مبارزی را به تصویر می‌کشد که از آبخور ناکامی‌ها و جورهای سیاسی و اجتماعی روزگار، جانی دوباره یافته‌اند.

شاعر ضمن هم‌سویی با اسطوره‌رهای بخش مسیح، یک روند اساسی بیولوژیکی را برای جبران عقده‌های روانی و اجتماعی و همچنین دست‌یابی به تکامل و تعادل روانی خود برمی‌گزیند. او با تبادل نیروی روانی قدرتمند این اسطوره، تلاش می‌کند انرژی روانی بیشتری برای جبران عقده‌ها و حقارت‌های اجتماعی خود تولید کند و عملکرد روانی خود را در مواجهه با ناملايمات روزگار به خوبی نشان دهد. در واقع، شاملو با فراخوانی شخصیت‌های قهرمان‌صفت اسطوره‌ای، توجه بیشتری بر روند تکاملی روان و شخصیت اجتماعی خود دارد که با مطالعه دقیق آثارش می‌توان به قانون اصل بقای انرژی و سیستم دفاعی جبران پی برد.

در مقایسه، امل دنقل نیز جامعه به خواب‌رفته عرب را عقده‌ای روانی و حقارتی اجتماعی می‌بیند که مسیح وار به دنبال رهایی و نجات سرزمین خود از دست استعمار و استکبار است. وی با شدت عملکرد روانی، واقعه شام آخر مسیح (ع) را با بیانی غیرمستقیم و رمزگرایانه در قصیده‌ای با عنوان «العشاء» از قصاید متفرقه، برای مردم سرزمینش بازگو می‌کند و آنان را به مبارزه در برابر ظلم، بیداری اسلامی، آرمان‌خواهی و میهن‌پرستی دعوت می‌نماید:

«قَصَدْتُهُمْ فِي مَوْعِدِ الْعِشَاءِ / تَطَلَعُوا لِي بُرْهَةً، / و لَمْ يَرِدْ وَاحِدٌ مِنْهُمْ تَحِيَّةَ الْمَسَاءِ! / ... و عَادَتِ الْأَيْدِي تُرَاوِحَ الْمَلَاعِقَ

الصَّغِيرَه/ فِي طَبَقِ الْحَسَاءِ/ ... نَظَرْتُ فِي الْوَعَاءِ:/ هَتَفْتُ: «وَيَحْكُم ... دَمِي/ هَذَا دَمِي ... فَاتَّبِعُوا!»/ ... لَمْ يَأْبَهُوا!/ و ظَلَّتْ الْأَيْدِي تُرَاوِحُ الْمَلَاعِقَ الصَّغِيرَه/ وَ ظَلَّتْ الشِّفَاهُ تَلْعُقُ الدَّمَاءَ!» (دنقل، ۱۹۸۷: ۴۲۲-۴۲۳)

(ترجمه: شب هنگام به دیدار آن‌ها رفتم/ مدتی به من نگریستند/ کسی از آن‌ها سلام شامگاه را پاسخ نداد!... و بار دیگر دست‌ها شروع به چرخاندن قاشق‌های کوچک/ در کاسه سوپ نمودند/... به داخل ظرف‌ها نگاه کردم/ فریاد زد: «وای بر شما... خون من/ این خون من است... پس بهوش باشید»/... اهمیتی ندادند! و دست‌ها همچنان قاشق‌های کوچک را می‌چرخاندند/ و دهان‌ها نیز خون‌ها را می‌لیسیدند!)

دنقل با در نظر گرفتن «تئوری جبران» یونگ، انرژی روانی قوی اسطوره مسیح را در قالب انسان‌های بیدار، مبارز و وطن پرست سرزمینش می‌ریزد و به آنان در برابر ظلم و ستم و نجات وطن، جانی دوباره و انرژی تولیدشده قوی می‌دهد و از این طریق فشارهای روانی و کشمکش‌های درونی-اجتماعی خود را التیام می‌بخشد. وی می‌داند هرچقدر انرژی روانی ناشی از عقده‌ها و ناملايمات اجتماعی، بیشتر باشد، باید تلاش بیشتری نماید تا نمودهای رفتاری و کنش‌های روانی متفاوت برای از بین بردن آن‌ها از خود نشان دهد؛ بنابراین با آوردن شخصیت‌های اسطوره‌ای قدرتمند، فعالیت‌های روانی و اجتماعی خود را رهبری می‌کند و در پی جبران حقارت‌ها و ناملايمات در جامعه نابه‌سامان خود برمی‌آید.

از دیگر اسطوره‌های پر مفهوم غیر ایرانی و غیر عربی که شاملو و دنقل برای ارضای حس وطن پرستی خود از آن‌ها بهره‌مند می‌شوند، اسطوره یونانی سیزیف (سیسیفوس)^۱ است. شاملو در سروده «دادخواست» از مجموعه *باغ آینه*، مفاهیم فلسفی و قهرمانانه سیزیفی را در راستای اندیشه اسطوره‌ای و عملکرد روانی خود با همان قدرت مفهومی و انرژی زایی اسطوره، وارد می‌کند و از آن نمادی انسانی با مفهوم قهرمانی مبارز و انقلابی خلق می‌نماید:

«از همه سو،/ از چار جانب/ از آن سو که به ظاهر مه صبح‌گاه را ماند سبک‌خیز دم‌دمی و حتی از آن/ سوی دیگر که هیچ نیست.../ از چار جانب/ راه‌گریز بر بسته است/ درازای زمان را/ با پاره زنجیر خویش/ می‌سنجم/ و ثقل آفتاب را/ با گوی سیاه پای‌بند/.../ من همه خدایان را لعنت کرده‌ام/ همچنان که مرا/ خدایان/ و در زندانی که از آن امید گریز نیست/ بدانندیشانه/ بی‌گناه بوده‌ام!» (شاملو، ۱۳۹۸: ب: ۴۵)

شاملو با کنش روانی و نمود رفتاری سیزیفی، لایه‌های ژرف سروده‌های سیاسی، اجتماعی و انقلابی خود را با خلق قهرمانان میهن پرست و آزادی‌خواه معنا می‌کند. او با در نظر گرفتن اصل تضاد، انرژی بیولوژیک و «تئوری جبران» یونگ، رابطه‌ای عمیق میان شدت انرژی روانی اسطوره و عملکرد روانی خود و هم‌نوعان مبارز و آزادی‌خواه خویش به وجود می‌آورد که از راه این دریافت انرژی قوی، فشارهای درونی

و روانی خود را کاهش می‌دهد و به تعادل روانی می‌رساند.

امل دنقل نیز برای عمق‌بخشی بیشتر به لایه‌های معنادار اندیشه‌های سیاسی-اجتماعی و انقلابی خود از چهره سنتی و مبارز سیزیف، در سروده «کلمات سبارتکوس الاخیره» از دفتر شعری البكاء بین یدی زرقاء الیمامه، آشنایی‌زدایی می‌کند. سیزیف در شعر دنقل «مظهري از رنج و عذاب بشری است و نمادی از عجز انسان در برابر اراده‌ای است که بر او حاکم شده است. عذاب و رنجی که به باور امل دنقل هم‌اکنون نیز فرزندان بردگان جامعه، ناگزیر به حمل آن می‌باشند.» (سلیمی و چقازردی، ۱۳۸۸: ۸۳)

«سِزِيفُ لَمْ تَعُدْ عَلَيَّ اَكْتَفَيْهِ الصَّخْرَةَ/ يَحْمِلُهَا الَّذِيْنَ يُؤَلِّدُوْنَ فِي مَخَادِعِ الرَّقِيقِ/ وَ الْبَحْرُ ... كَالصَّحْرَاءِ ... لَا يَرَوِي الْعَطْشَ/ لِأَنَّ مَنْ يَقُولُ «لَا» لَا يَرْتَوِي إِلَّا مِنَ الدُّمُوعِ!/ ... فَلَترَفَعُوا عِيُونَكُمْ لِلثَّائِرِ الْمَشْنُوقِ/ فَسَوْفَ تَنْهَوْنَ مِثْلَهُ ... غَدًا.» (دنقل، ۱۹۸۷: ۱۱۱)

(ترجمه: سیزیف دیگر بر دوشش آن تخته‌سنگ نیست/ کسانی که در گهوارهٔ بردگان به دنیا می‌آیند، محکوم به حمل آن هستند/ دریا ... همچون صحرا ... تشنه است و عطش را برطرف نمی‌کند/ چون کسی که «نه» می‌گوید، جز از اشک سیراب نمی‌شود/ ... پس چشمان خود را به آویز انقلابی حلق آویز برسان / شما مانند او به پایان می‌رسید ... فردا.)

دنقل با تأثیرپذیری از ماهیت مفهومی و انرژی‌زایی سیزیف، نه تنها شدت عملکرد روانی خود را برای جبران عقده‌های روانی و حقارت‌های اجتماعی در جامعهٔ پرتنش معاصر نشان می‌دهد، بلکه انرژی روانی قدرتمند اسطوره را می‌گیرد و انسان‌های قهرمان، مبارز و انقلابی را به تصویر می‌کشد که برای رسیدن به اهداف آرمان‌گرایانه و میهن‌پرستانهٔ خود در جامعهٔ اسلامی، سخت می‌کوشند و مبارزه می‌نمایند و چه بسا جان خود را نیز بر سر پیمان می‌نهند. گویا شاعر با یادآوری سیزیف و نمودهای قهرمانانهٔ رفتاری او، به دنبال فروکش کردن فشارهای درونی و رسیدن به تعادل روانی و شخصیتی خود و مبارزان انقلابی سرزمینش است.

دنقل برای بازگونموندن روحیهٔ عصیانگری، سرکشی و میهن‌پرستی خود، در بسیاری از سروده‌هایش به نوعی تناقض‌گویی و وارونگی دست می‌زند. او با فراخوانی شخصیت حام، پسر ناصالح نوح (ع) که چهره‌ای منفی در متون اسلامی و اندیشهٔ دینی گذشتگان است، در قصیده‌ای با عنوان «مقابلهٔ خاصة مع ابن نوح» از مجموعه شعر اوراق العرفه (۸)، سوار نشدن فرزند نوح بر کشتی نجات و عصیان در برابر پدر را رفتاری مثبت و میهن‌پرستانه می‌داند.

«... جاء طوفان نوح! / المدینه تفرقُ شيئاً ... فشيئاً ... / جاء طوفان نوح/ ما هم الجناءُ يفرُّون نحو السفينه/ اينما كنتُ ... / كان شبابُ المدينه/ يلجمون جوادَ المياه الجموح ... / عَلَّهْمُ ينفذونَ ... الوطن! / صاح بي سيدُ الفلكِ - قبل حلول السكينه: /

«انج من بلدی ... لم تعد فيه روح!» / قلتُ: طوبی لمن طعموا خبزه ... / فی الزمان الحسن / و أداروا له الظهر / یوم المحن! / ولنا المجد - نحن الذین وقفنا / (وقد طمس الله أسماءنا) / تتحدی الدمار ... / نأبی الفراز ... / ونأبی النزوح / کان قلبی الّذی نسجته الجروح / کان قلبی الّذی لعنته الشروح / یرقد - الأن - فوق بقایا المدینه / ورده من عطن / هادئاً ... / بعد أن قال «لا» للسفینه ... / وأحب الوطن!» (دنقل، ۱۹۸۷: ۳۹۶-۳۹۳)

(ترجمه: ... طوفان نوح آمد! / شهر کم کم غرق می شود... / طوفان نوح آمد / و این ترسویمانند که سوی کشتی نوح فرار می کنند / آن لحظه من بودم / و جوانان شهر / که بر مادیان چموش موج ها افسار می نهند ... / شاید بتوانند وطنشان را از غرق شدن نجات دهند / ناگاه ناخدای کشتی - پیش از آرامش، صدایم زد / خودت را از شهری که هیچ روحی در آن نیست، نجات بده / گفتم: خوشا به حال آنکه نانش را / در زمان فراوانی خورد / و پشت کردند به او / در زمان سختی! / و سربلندی از آن ماست که ایستادیم (و خداوند نامان را پاک کرد) / و در مقابل ویرانگری خواهیم ایستاد / فرار نخواهیم کرد / و پناه نخواهیم گرفت / آنگاه دلم که زخم ها آن را بافته بودند / و قلبی که کالبدم بر آن لعنت فرستاده / بر بقایای شهر آرام خواهد گرفت / چون گلی بر آغل / آرام ... / بعد از آنکه به کشتی «نه» گفت / و به وطنش عشق ورزید!

دنقل با اندیشه انقلابی و روحیه مبارزه جویی خود معتقد است که «پسر نوح با غرق شدن، هلاک نشد، بلکه به آرامشی جاودان در میهن خود رسید که شاعر این روحیه پایداری و مقاومت و ماندن در وطن را می ستاید.» (سلیمی و چقازردی، ۱۳۸۸: ۸۴) دنقل شدت عملکرد روانی خود را برای جبران عقده های اجتماعی در فراخوانی چهره های اسطوره ای مبارز حتی اگر چهره ای منفی باشند، به خوبی نشان می دهد. او با رویکردی عاطفی و نمادین و بهره مندی از تکنیک نقاب یا قناع عربی، طرح های زیادی از دردهای جامعه و عقده های روانی و اجتماعی خود و مردمان ستم دیده سرزمینش را با الگوهای متفاوت و متناقضی به تصویر می کشد. وی با در نظر گرفتن «تئوری جبران» و اصل تضاد یونگ، رابطه ای تحلیلی میان انرژی روانی قدرتمند اسطوره ها و فعالیت های رفتاری قهرمانان امروزی و رابطه ای متقابل و متضاد با فضای سیاسی و اجتماعی و دنیای پیرامون معاصر خود برقرار می کند و تعادل و آرامشی در شخصیت خود به وجود می آورد. شاملو نیز به دنبال جبران انرژی روانی و حقارت های اجتماعی خود در جامعه خفقان زده دهه های سی و چهل، از اسطوره های وطنی نیز مانند آرش کمان گیر، اسفندیار، سیاوش، کاوه آهنگر، رستم تهمتن و غیره، برای رسیدن به اهداف اجتماعی و آرمانی و تقویت روحیه پایداری، وطن پرستی و دفاع از حقوق مردم، بهره فراوانی می برد. او در سروده ای با عنوان «یک مایه در دو مقام» از مجموعه شعر *ملایح بی صله* (مجموعه اشعار)، در دنیای معاصر به دنبال یک آرش نجات دهنده با شدت بالای اراده آهنین و تدبیری سازنده است که تیری از کمان قدرت و ایمان رها کند و یک تنه در مقابل استبداد روزگار بایستد.

«دلم کپک زده، آه/ که سطری بنویسم از تنگی دل،/ همچون مهتاب زده‌ای از قبیله آرش بر چکاد
 صخره‌ای/ زه جان کشیده تا بُنِ گوش/ به رها کردن فریاد آخرین ...» (شاملو، ۱۳۹۰: ۲۹۲)

شاملو نمودهای رفتاری کهن‌الگوی آرش را به‌عنوان نیرویی قوی‌تر برمی‌گزیند و با شدت عملکرد روانی خود در برابر ناملایمات روزگار، به نیرویی ضعیف‌تر با همان شدت انرژی روانی منتقل می‌نماید. او با باور به اصل تضاد یونگ و قانون بقای انرژی، در پی جبران عقده‌های روانی و وطن‌پرستانه خود و اسطوره‌های خلق شده خویش است؛ بنابراین، وی با اعتقاد به «تئوری جبران» و سازوکارهای دفاعی، برای برقراری تعادل و توازن انرژی روانی، به خلق اسطوره‌هایی نو با ماهیتی معنادار و پویا دست می‌زند و فریاد اعتراضی - انقلابی که همانا فریاد رهایی انسان و صدای رسای خاموشان مبارز وطن‌پرست در دهه‌های سی و چهل است، سر می‌دهد.

تشابه تاریخی که شاملو میان اسطوره‌های وطنی با وضعیت آشفته جامعه خود می‌یابد، باعث می‌شود به دنبال شخصیت‌های اسطوره‌ای بگردد که از میان مردم و همدرد با مردم باشند. او در شعری با عنوان «بچه‌های اعماق» از مجموعه ترانه‌های کوچک غربت، کاوه آهنگر را با ماهیت مفهومی و نمود رفتاری احیاکننده عدالت معرفی می‌نماید که آغازگر قیامی علیه بی‌عدالتی بیدادگران می‌شود و درفش اتحاد، آزادی، عدل و دادخواهی خود را به پا می‌دارد.

«بر جنگل‌های بی‌بهار می‌شکفند/ بر درختان بی‌ریشه میوه می‌آرند،/ بچه‌های اعماق/ بچه‌های اعماق/ با حنجره‌های خونین می‌خوانند و چون از پا در آمدند/ درفشی بلند به کف دارند/ کاوه‌های اعماق/ کاوه‌های اعماق.» (شاملو، ۱۳۸۵: ۲)

با توجه به نظریه‌های روان‌شناختی، گویا این حس عدالت‌خواهی و عقده روانی میهن‌پرستی، سالیان سال، از زمان تکوین (از بدو تولد) در روند زندگی بیولوژیکی شاملو وجود دارد و اکنون در برابر تضادها و تناقض‌های جامعه آشفته روزگار خود، سرباز می‌کند و با جهشی رو به آینده، شدت عملکرد روانی و اعتراضی خود را در هیئت مبارزه‌جویان انقلابی می‌بیند که برای عدالت‌خواهی و اتحاد، قدرت یافته‌اند. او با برقراری تعادل میان عناصر مختلف و متضاد اسطوره‌ای و برای جلوگیری از پریشانی روان و آشفتگی شخصیت، کمبودهای واقعی یا خیالی خود را متعادل می‌سازد و سعی می‌کند به سمت وحدت و یکپارچگی در شخصیت گرایش یابد؛ زیرا او می‌داند اصل تکامل بیولوژیکی در روان، برپایه اصل تعادل روانی و حفظ نیروی حیاتی استوار است و باید متناسب با ناملایمات و تنش‌های موجود اجتماعی و حقارت‌های درونی، تعادل روانی خود را حفظ نماید.

شاملو، اسطوره اسفندیار و ماهیت مفهومی، انتزاعی و شهودی آن را نیز در نگاه مخاطب مورد احترام قرار می دهد و از او با نمادهای آسیب پذیری، جاودانگی و بی مرگی، تقدس زدایی می کند. در سروده «سرود ابراهیم» از دفتر *ابراهیم در آتش*، شدت انرژی روانی و میزان تأثیرپذیری خود را این گونه نشان می دهد:

«... و شیر آهن کوه مردی از این گونه عاشق / میدان خونین سرنوشت / به پاشنه آشیل / در سرنوشت / روین تنی / که راز مرگش / اندوه عشق و / غم تنهایی بود / «آه، اسفندیار مغموم! / تو را آن به که چشم / فروپاشیده باشی!» (شاملو، ۱۳۹۸ الف: ۸۰)

یا در سروده شبانه (۲۴) از مجموعه *دشنه در دیس: «یله / بر ناز کای چمن / رهاشده باشی ... / همچون حبایی ناپایدار / تصویر کامل گنبد آسمان باشی / و روینه / به جادویی که اسفندیار / مسیر سوزان شهابی / خط رحیل به چشمت زند و در امن تر کنج گمانت / به خیال سست یکی تلنگر / آبگینه عمرت / خاموش / درهم شکنند.»* (شاملو، ۱۳۸۹: ۲۶-۲۷)

شاملو، برای جبران تمایلات و عواطف اجتماعی از دست رفته خود، انسان‌های بزرگ و مقدس روین تنی را اسفندیار گونه به تصویر می کشد که برای رهایی از بند اسارت و نجات نوع بشر می کوشند و جان خود را در راه مبارزه برای آسایش انسان و رستگاری او از دست می دهند و پس از مرگشان نیز زندگی ابدی و جاودانه می یابند.

شاعر نوگرا معتقد است برای روند تکوین فیزیکی، تکامل روان و رشد شخصیت، باید در پی جبران بسیاری از ناهنجاری‌ها و حقارت‌هایی باشد که در جامعه نابه سامان روزگار خود با آن‌ها مواجه است. به نظر می رسد شاملو برای رسیدن به این هدف و دستیابی به تعادل روانی، با آوردن شخصیت‌های اسطوره‌ای قهرمان با انرژی روانی قدرتمند، به درستی به سمت نظریه «تئوری جبران» می رود و با خلق اسطوره‌های امروزی، آگاهانه به دنبال ازین بردن یا کاهش ضعف‌ها، ناامیدی‌ها، نامالایمات و حقارت‌های درونی خود است. به همین دلیل، دچار تحوّل و نگرشی خاص در مواجهه با تنش‌های اجتماعی روزگار خود می شود؛ بنابراین، وی با تولید انرژی بیشتر در برابر انرژی روانی عقده‌ها و نامالایمات، نمودهای رفتاری متعادل تری از خود نشان می دهد.

در مقایسه، امل دنقل نیز با یادآوری اسطوره‌های بزرگ و برجسته وطنی همچون اوزیرس^۱ و ازیرس^۲ و دریافت انرژی روانی قدرتمند آنان در قصیده‌ای با عنوان «العشاء الأخير» از مجموعه *شعر البکاء بین یدی زرقاء*

1. Osiris
2. Isis

الیمامه، با بیانی رمزگونه از انسان‌های انقلابی، مبارز و بیدار سرزمین خود می‌خواهد که اوزیرس وار، جامعه به خواب رفته و مرگ‌گرای عرب را در برابر ظلم و ستم حاکمان وقت، دوباره زنده کنند و رونق دهند.

«... أنا «اوزوریس» صَافِحْتُ الْقَمَرَ/ كُنْتُ ضَيْفًا وَ مَضِيْفًا فِي الْوَلِيْمَةِ/ حِيْنَ أَجْلَسْتُ لِرَأْسِ الْمَائِدَةِ / وَا حَاطَ الْخَرْسُ الْأَسْوَدُ بِي / فَتَطَلَعَتِ الْيَ وَجْهَ أَخِي/ فَتَغَاضَيْتَ عَيْنَهُ ... مرتعده! / أنا اوزوريس، واسيتُ القمر/ وتصفحتُ الوجوه/ وتنبأت بما كان وسوف يكون؟» (دنقل، ۱۹۸۷: ۱۷۶-۱۷۵)

(ترجمه: من اوزیریس هستم، با ماه دست دادم/ در مهمانی هم مهمان بودم و هم میزبان/ هنگامی که بالای سفره نشستم/ و سربازان سیاه مرا احاطه کردند/ به صورت برادرم چشم دوختم/ چشمش را درحالی که مضطرب بود، برگرداند!/ من اوزیریس هستم، به ماه دلداری دادم/ و به چهره‌ها با دقت نگاه کردم/ و از گذشته خبر دادم و در آینده چه اتفاقی خواهد افتاد؟)

دنقل برای نشان دادن عقده‌های اجتماعی خود که ناشی از تمایلات و عواطف انسانی-اجتماعی است، «خود و انسان‌های بیدار معاصر را اوزیرسی معرفی می‌کند که حاضر به فدا کردن جان هستند، به این امید که جامعه عربی احیاء شود و دوباره شکوه و رونق خود را به دست آورد. زندگی دوباره اوزیریس منوط به یاری و وفاداری کسانی مانند ایزیس است که سعی می‌کنند اعضای قوم خود را که زیر پای غاصبان لگدمال شده است، جمع کنند و به آن جانی دوباره بخشند.» (فتحی دهکردی و قوامی، ۱۳۹۰: ۹۲)

دنقل، جبران این همه عقده و حقارت را در آفرینش اسطوره‌هایی می‌بیند که همواره برای نجات سرزمینش، جان می‌دهند؛ دوباره زنده می‌شوند و جاودانگی می‌یابند. وی نمودهای رفتاری و کنش‌های روانی اوزیرس و ایزیس را به‌عنوان نیرویی قوی‌تر برمی‌گزیند و با شدت عملکرد رفتاری خود در برابر ناملایمات روزگار، به نیرویی ضعیف‌تر (اسطوره‌های قهرمان خلق‌شده امروزی) با همان شدت انرژی روانی منتقل می‌نماید. او با باور به اصل بقای انرژی و نظریه «تئوری جبران»، در پی جبران عقده‌های اجتماعی و وطن پرستانه خود و هم‌نسلان مبارز و عصیانگر خویش است؛ بنابراین، او با اعتقاد به سازوکارهای دفاعی، برای برقراری تعادل انرژی روانی، به خلق اسطوره‌هایی نو با ماهیتی مفهومی دست می‌زند.

شاعر عصیانگر معاصر مصری، با رویکردی نمادین، نقش‌های زیادی از دردها و رنج‌های جامعه و مردمان سرزمینش را با الگوهای متفاوت و متناقض انقلابی و مبارزه‌جویانه که نشان از مقاومت و پایداری دارد، به تصویر می‌کشد و رابطه‌ای متقابل با فضای سیاسی-اجتماعی و دنیای پیرامون خود برقرار می‌نماید. گویا این شاعر نواندیش، می‌داند برای رسیدن به کمال و ترقی و تعادل روانی، به جبران کمبودها و حقارت‌ها نیازمند است؛ زیرا درصدد است با جبران بسیاری از حقارت‌ها درونی و عقده‌های اجتماعی خود، به تعادل و پویایی روان دست یابد.

در مقایسه‌ای تطبیقی و روان‌شناختی می‌توان گفت که هدف شاملو و دنقل از آوردن اسطوره‌های مفهومی، انتزاعی و رمزگرا؛ نشان دادن روحیه انقلابی، اعتراض آمیز و وطن پرستی در جهان پر آشوب پیرامونشان و جبران حقارت‌های اجتماعی و عقده‌های روانی خود و هم‌نسلان مبارزشان است که گویا با روی آوری به اصل تضاد، اصل بقای انرژی و نظریه «تئوری جبران» یونگ، سعی دارند در برابر تقابل‌ها و تضادهای مختلف اجتماعی، به تدریج و در روند زندگی، راه کمال و ترقی را بیابند. در نتیجه، آنان از همان ابتدای شروع تکوین (از بدو تولد)، به اصل بیولوژیکی در روان و اصل تعادل روانی اهمیت می‌دهند و برای جبران و از بین بردن حقارت‌ها، ناملايمات، عقده‌ها و احساس‌های واپس زده و فراموش شده درونی و اجتماعی خود، به دنبال سازوکارهایی دفاعی هستند.

۳. نتیجه گیری

احمد شاملو و أمل دنقل، با بهره‌مندی از شخصیت‌های اسطوره‌ای وطنی و غیر وطنی و انعکاس فرهنگ گذشته در آثار خود، علاوه بر نشان دادن وجه درونی و بینش وسیع خویش درباره جهان هستی، زندگی آرمانی و آفرینش انسان، توانستند براساس «تئوری جبران» یونگ و نظریه‌های فیزیکی انرژی روان، با دریافت انرژی یا نیروی بیولوژیک قدرتمند موجود در اسطوره‌ها، اسطوره‌های نو و پویایی را با ویژگی انسان‌های کامل و قهرمانانی انقلابی، سرکش، مبارز، وطن پرست و از جان گذشته، خلق نمایند و میزان تأثیرپذیری روانی و جبران عقده‌های روانی و حقارت‌های اجتماعی خود را در ژرف‌ترین لایه‌های معنادار مفاهیم انتزاعی و رمزگرای اسطوره‌ها، به خوبی نشان دهند.

این دو شاعر مبارز و متعهد، با اشاره به اصل‌های مهم رشد و شکوفایی شخصیت، خود را در برابر گرایش‌های مختلف و متضاد رفتاری جامعه، دچار کشمکش و فشار روانی می‌بینند و خویشتن را وادار می‌سازند که برای از بین بردن آن تقابل‌ها و تضادهای اجتماعی، به فعالیت بیشتری پردازند؛ در نتیجه با دریافت انرژی قدرتمند اسطوره‌های کهن (انرژی قوی نهفته و ثابت در اسطوره‌ها) و آفرینش اسطوره‌های نو، نه تنها شدت عملکرد خود را در برابر تنش‌ها و کشمکش‌های اجتماعی نشان می‌دهند، بلکه به سوی ترقی و کمال و تکوین بیولوژیکی نیز پیش می‌روند.

درواقع، هم انرژی روانی قدرتمند اسطوره‌ها را به اسطوره‌های نو منتقل می‌کنند و هم شدت تأثیرپذیری خود را از انرژی روانی اسطوره‌ها به عنوان پدید آور در برابر جامعه پرتنش روزگار خویش نشان می‌دهند. آنان همانند دیگر شاعران انقلابی و مبارز، سعی می‌کنند برای بیداری، آگاهی بخشیدن و پویایی جامعه آشفته و همچنین اقتدار و جاودانگی اسطوره‌های قهرمان خلق شده خود، چهره‌های اسطوره‌ای میهن پرستانه

کهن (مثبت و منفی) با نمودهای رفتاری مبارزه جویی، نجات بخشی، از خود گذشتگی و میهن پرستی را برگزینند.

گویا این دو شاعر نواندیش و اسطوره گرای معاصر، در نظر دارند با گزینش این چهره‌های اسطوره‌ای، ماهیت مینوی و قدسی اسطوره‌های کهن را به جهان مادی پیوند زنند و با ایجاد پیوندی نقابین میان سرشت خود و جامعهٔ پرتلاطم معاصر، این امکان را برای خود فراهم آورند که رابطه‌ای متقابل و متضاد با دنیای پیرامون خود برقرار نمایند. گویا این دو شاعر اسطوره گرا و عصیانگر، با اعتقاد به نظریه‌های فیزیکی در انرژی روان، در پی جبران بسیاری از عقده‌های درونی و روانی خود و تثبیت و جاودانه نمودن انرژی روانی در اسطوره‌های پویا و معنا دار خلق شدهٔ خویش هستند.

۴. پی‌نوشت‌ها

(۱) از نظر زیگموند فروید، لیبیدو (زیست‌مایه) عاملی غریزی و انرژی روانی - جنسی است. منبع آن اروس یعنی مجموع غرایز زندگی است. لیبیدو با مرگ می‌جنگد و سعی می‌کند انسان را در هر زمینه به پیروزی برساند. این نیرو را شهوت نیز می‌نامند. لیبیدو بیش از هر چیز معنای جنسی دارد. (ساعتچی، ۱۳۹۳: ۲۴۱)

(۲) عقده یعنی «گروهی از احساس‌ها، خاطره‌ها، اندیشه‌ها، عاطفه‌ها و غیره در پیرامون مرکزی گرد آیند و با آن منظومه‌ای را تشکیل دهند که این منظومه، عقده^۱ نامیده می‌شود.» (سیاسی، ۱۳۹۷: ۵۴)

(۳) نگرش برون‌گرا از بیرون برانگیخته می‌شود و با عوامل بیرونی هدایت می‌شود.

(۴) درون‌گرا از درون برانگیخته می‌شود و با عوامل درونی و ذهنی رهنمون می‌شود.

(۵) پرسونا برگرفته از واژهٔ پرسونای لاتینی است که به نقاب بازیگران پانتومیم اتروسکی اطلاق می‌شد و «دربارهٔ نمایش‌های تئاتر به کار می‌رفت و اشاره به صورتکی دارد که بازیگران هنگام اجرای نقش به چهره می‌زدند. یونگ، کهن‌الگوی نقاب را مترادف نوعی ماسک می‌داند که ما انسان‌ها برای پنهان کردن خصلت‌های واقعی مان استفاده می‌کنیم.» (بیلسکر، ۱۳۸۸: ۶۸)

منابع

- باقی‌نژاد، عباس (۱۳۸۷). *انسان‌گرایی در شعر شاملو*. ارومیه: دانشگاه آزاد اسلامی.
- بیلسکر، ریچارد (۱۳۸۸). *اندیشهٔ یونگ*. ترجمهٔ حسین پاینده. چاپ سوم. تهران: آشیان.
- دنقل، امل (۱۹۸۷). *الأعمال الشعرية الكاملة*. الطبعة الثالثة. القاهرة: مكتبة مدبولي.
- ساعتچی، محمود (۱۳۹۳). *فرهنگ روان‌شناسی*. چاپ اول. تهران: معین.
- سلیمی، علی؛ چقازردی، اکرم (۱۳۸۸). *نمادهای پایداری در شعر معاصر (مطالعهٔ مورد پژوهش: امل دنقل)*. نشریهٔ ادبیات پایداری دانشگاه شهید چمران کرمان، ۱ (۱)، ۷۱-۸۸
- سیاسی، علی اکبر (۱۳۹۷). *نظریه‌های شخصیت یا مکاتب روان‌شناسی*. چاپ هفدهم. تهران: دانشگاه تهران.

- شاملو، احمد (۱۳۸۵). *ترانه‌های کوچک غربت* (مجموعه شعر ۱۳۵۹-۱۳۵۶). تهران: نگاه.
- شاملو، احمد (۱۳۸۹). *دشنه در دیس*. چاپ هشتم. تهران: مروارید.
- شاملو، احمد (۱۳۹۰). *گزینۀ اشعار*. چاپ چهاردهم. تهران: مروارید.
- شاملو، احمد (۱۳۹۸ الف). *ابراهیم در آتش*. چاپ سیزدهم. تهران: نگاه.
- شاملو، احمد (۱۳۹۸ ب). *باغ آینه*. چاپ هفدهم. تهران: مروارید.
- شاملو، سعید (۱۳۹۷). *مکتب‌ها و نظریه‌ها در روان‌شناسی شخصیت*. چاپ دوازدهم. تهران: رشد.
- شولتز، دوآن؛ آلن شولتز، سیدنی (۱۳۹۸). *نظریه‌های شخصیت* (ویراست دهم ۲۰۱۳). ترجمه: یحیی سیدمحمدی. چاپ چهل و سوم. تهران: ویرایش.
- فتحی دهکردی، صادق؛ قوامی، ژیللا (۱۳۹۰). *تحلیل و نقد نمادپردازی دینی در دیوان امل دنقل*. *پژوهش نامه نقد ادب عربی*. ۲ (۶۰/۶). ۶۵-۷۷.
- مساوی، عبدالسلام (۱۹۹۴). *البنیات الداللة فی شعر امل دنقل: دراسة*. دمشق: اتحاد الکتاب العرب.
- مورنو، آنتونیو (۱۳۹۴). *یونگ، خدایان و انسان مدرن*. ترجمه: داریوش مهرجویی. چاپ دهم. تهران: مرکز.
- هالیدی، دیوید؛ رزنیسک، رابرت؛ واکر، جول (۲۰۱۴). *مبانی فیزیک هالیدی - ویرایش دهم*. ترجمه: نعمت‌الله گلستانیان و محمود بهار. جلد اول - مکانیک. تهران: مبتکران.
- یونگ، کارل گوستاو (۱۳۹۵). *روان‌شناسی ضمیر ناخودآگاه*. ترجمه: محمدعلی امیری. تهران: علمی و فرهنگی.

References

- Almosavi, A. (1994). *Al-Baniyat Al-Dalla fi ser Amal Danqul: Derasah*. Damascus: Ittihad Al-Ketab Al-Arab (In Persian).
- Baghinezhad. A. (2008). *Ensangarayi dar Ser-e Shamlu*. Orumiye: Danesgah-e Azad-e Eslami (In Persian).
- Bilsker, R. (2008). *Andishe Jung*. translated by Hossein Payandeh, third edition, Tehran: Ashian (In Persian).
- Danqul, A. (1987). *Al-A'mal Alsheriye Al-Kamelah*. 3rd ed. Cairo: Madbuli (In Persian).
- Fathi Dehkordi, S. & Qavami, Zh. (2011). *Tahlil va naghde namadpardaziye dini dar divan-e Amall Danqul*. *Pazhouheshnameye Naghd va Adab-e Arabi*, 2 (60/6), 77-95 (In Persian).
- Halliday, D. & Resnick, R. & Vaker, J. (2014). *Fundamentals of Physics*. Translated by Nematollah Golestanian and Mahmoud Bahar, Vol, 1th, Tehran: Mobtakeran (In Persian).
- Jung, C. G. (1912). *Ravanshenasiye zamir-e naxod'agah (Psychology of the Unconscious)*. Tr. By Mohammad Ali Amiri. Tehran: Elmi va Farhangi (In Persian).
- Moreno, A. (2015). *Jung, Gods, Modern Man*, Translated by Darioush Mehrjooyi, 10th, Tehran: Markaz (In Persian).
- Sa'atchi. M. (2014). *Farhang-e Ravanshenasi*. 1st ed. Tehran: Mo'een (In Persian).
- Saisi, A. A. (2017). *Personality theories or schools of Psychology*, 17th edition, Tehran:

- Tehran University Publications Institute (In Persian).
- Salimee, A. & Choqazardi, A. (2009). Namadhay-e Paydari dar Ser-e Mo'aser (Motale'ey-e Mored-e Pazhesh: Emel Danqol). *Nashriy-e Adabiyat-e Paydari. Daneshgah-e Shahid Chamran-e Kerman*. 1 (1), 71-88 (In Persian).
- Shamlou, A. (1385). *Taranehay-e Kuchak-e Qorbat (Majmu'e Ser 1356-1359)*. Tehran: Negah (In Persian).
- Shamlou, A. (2010). *Deshne dar Dis*. 8th ed. Tehran: Morvarid (In Persian).
- Shamlou, A. (2011). *Goziney-e Asar*. 14th ed. Tehran: Morvarid (In Persian).
- Shamlou, A. (2019 a). *Ebrahim dar Atas*. 13th ed. Tehran: Negah (In Persian).
- Shamlou, A. (2010 b). *Baq-e Ayene*. 17th ed. Tehran: Morvarid (In Persian).
- Shamlou, S. (2018). *Schools and Theories of Personality Psychology*. 12th, Tehran: Roshd (In Persian).
- Shultz, D. & Ellen Shultz, S. (2018). *Theories of Personality*. 43th, Tehran: Virayesh (In Persian).

